

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۳۳۷

آیه ۱۸۵ - ۱۹۱

آیه و ترجمه

قالوا انما انت من المسحرين (۱۸۵)
و ما انت الا بشر مثلنا و ان نظنک لمن الکذابين (۱۸۶)
فاسقط علينا کسفا من السماء ان کنت من الصدقين (۱۸۷)
قال ربی اعلم بما تعملون (۱۸۸)
فکذبوه فاخذهم عذاب يوم الظلة انه کان عذاب يوم عظيم (۱۸۹)
ان فی ذلک لایة و ما کان اکثرهم مؤمنين (۱۹۰)
و ان ربک لهُوَ العزيز الرحيم (۱۹۱)

ترجمه :

۱۸۵ - گفتند تو فقط دیوانه‌ای!
۱۸۶ - (بعلاوه) تو تنها بشری مثل ما هستی، تنها گمانی که درباره تو داریم اینست که دروغگو می‌باشی!
۱۸۷ - اگر راست می‌گویی، سنگهایی از آسمان بر سر ما فرو ریز!
۱۸۸ - (شعیب) گفت: پروردگار من به اعمالی که شما انجام می‌دهید آگاه‌تر است.

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۳۳۸

۱۸۹ - سرانجام او را تکذیب کردند و عذاب روز ابر سایه افکن آنها را فرو گرفت، که این عذاب روز بزرگی بود.
۱۹۰ - در این ماجرا آیت و نشانه‌ای است ولی اکثر آنها ایمان نیاوردند.
۱۹۱ - و پروردگار تو عزیز و رحیم است.

تفسیر :

سرنوشت این قوم خیره سر!

جمعیت ظالم و ستمگر که خود را در برابر حرفهای منطقی شعیب‌بی‌دلیل دیدند برای اینکه به خود کامگی خود ادامه دهند، سیل تهمت و دروغ را متوجه او ساختند.

نخست همان برچسب همیشگی را که مجرمان و جباران به پیامبران می زدند به او زدند و گفتند: تو فقط دیوانه ای! (قالوا انما انت من المسحرین). تو اصلا یک حرف منطقی در سخنانت دیده نمی شود، و گمان می کنی با این سخنان می توانی ما را از آزادی عمل در اموالمان بازداری؟! بعلاوه تو فقط بشری هستی همچون ما، چه انتظاری داری که ما پیرو توشویم، اصلا چه فضیلت و برتری بر ما داری؟ (و ما انت الا بشر مثلنا). ما تنها گمانی که درباره تو داریم این است که فرد دروغگوئی هستی! (وان نظنک لمن الکاذبین). بعد از گفتن این سخنان ضد و نقیض که گاهی او را دروغگو و انسانی فرصت

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۳۳۹

طلب که می خواهد با این وسیله بر آنها برتری جوید، و گاه او را مجنون خواندند، آخرین سخنان این بود که بسیار خوب اگر راست می گوئی سنگهای آسمانی را بر سر ما فرو ریز و ما را به همان بلائی که به آن تهدیدمان می کنی مبتلا ساز تا بدانی ما از این تهدیدها نمی ترسیم! (فاسقط علینا کسفا من السماء ان کنت من الصادقین). کسف (بر وزن پدر) جمع کسفة (بر وزن قطعه) و به معنی قطعه است، ومنظور از قطعه های آسمان، قطعه های سنگهائی است که از آسمان فرودمی آید. و به این ترتیب بی شرمی و وقاحت را به آخر رساندند و کفر و تکذیب را به بدترین صورتی نشان دادند. شعیب در برابر این سخنان ناموزون، و تعبیرات زشت و زننده، و تقاضای عذاب الهی، تنها پاسخی که داد این بود گفت پروردگار من به اعمالی که شما انجام می دهید آگاهتر است (قال ربی اعلم بما تعملون). اشاره به اینکه این امر از اختیار من بیرون است، و فرو باریدن سنگهای آسمانی و عذابهای دیگر به دست من سپرده نشده که از من می خواهید، او اعمال شما را می داند و از میزان استحقاقتان با خبر است، هر زمان شما را مستحق مجازات دید و اندازها و اندرزها سودی نداد و به قدر کافی اتمام حجت شد، عذاب را نازل کرده، و ریشه شما را قطع خواهد نمود. این تعبیر و مانند آن که در بعضی دیگر از داستانهای انبیاء به چشم می خورد به خوبی نشان می دهد که آنها همه چیز را موکول به اذن و فرمان خدا می کردند و

هرگز ادعا نداشتند که از خودشان چیزی دارند.
ولی به هر حال زمان پاکسازی صفحه زمین از این آلودگان فرارسید،

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۳۴۰

و چنانکه قرآن در آیه بعد می‌گوید: آنها شعیب را تکذیب کردند و به دنبال آن عذاب روز ابر سایه افکن آنها را فرو گرفت! (فکذبوه فاخذهم عذاب يوم الظلة).

و این عذاب، عذاب روز بزرگی بود (انه کان عذاب يوم عظيم).
ظله در اصل به معنی قطعه ابری است که سایه می‌افکند بسیاری از مفسرین در ذیل آیه چنین نقل کرده‌اند که هفت روز گرمای سوزانی سرزمین آنها را فرا گرفت، و مطلقاً نسیمی نمی‌وزید ناگاه قطعه ابری در آسمان ظاهر شد و نسیمی وزیدن گرفت، آنها از خانه‌های خود بیرون ریختند و از شدت ناراحتی به سایه ابر پناه بردند.

در این هنگام صاعقه‌ای مرگبار از ابر برخاست، صاعقه‌ای با صدای گوش خراش، و به دنبال آن آتش بر سر آنها فرو ریخت، و لرزهای بر زمین افتاد، و همگی هلاک و نابود شدند.

می‌دانیم صاعقه که نتیجه مبادله الکتریسته نیرومند در میان ابر و زمین است هم صدای وحشتناکی دارد، و هم جرقه آتشبار بزرگی، و گاهی بالرزه شدیدی نیز در محل وقوع صاعقه همراه است، به این ترتیب تعبیرات گوناگونی که راجع به عذاب قوم شعیب در سوره‌های مختلف قرآن آمده، همه به یک حقیقت باز می‌گردد، در سوره اعراف آیه ۹۱ تعبیر به رجفة (زمین لرزه) و در سوره هود آیه ۹۴ تعبیر به صيحة (فریاد عظیم) و در آیات مورد بحث، تعبیر به عذاب يوم الظلة آمده است.

هر چند بعضی از مفسرین مانند قرطبی و فخر رازی احتمال داده‌اند که اصحاب ایکه و مدین دو گروه بودند و هر کدام عذاب جداگانه‌ای داشتند، ولی با دقت در آیات مربوط به این قسمت روشن می‌شود که این احتمال چندان قابل ملاحظه نیست.

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۳۴۱

در پایان این داستان همان را می‌گوید که در پایان شش داستان گذشته از انبیاء بزرگ آمده بود:

می‌فرماید: در سرگذشت مردم سرزمین ایکه و دعوت پر مهر پیامبرشان شعیب، و لجاجتها و سرسختیها و تکذیبهای آنان، و سرانجام نابودی این قوم ستمگر با صاعقه مرگبار، نشانه و درس عبرتی است (ان فی ذلک لایة). اما اکثر آنها ایمان نیاوردند (و ما کان اکثرهم مؤمنین). با این حال خداوند رحیم و مهربان به آنها مهلت کافی داد تا به خود آیند و خویشان را اصلاح کنند، و هنگامی که مستوجب عذاب شدند با قدرت قهاریش آنها را گرفت، آری پروردگار تو شکست ناپذیر و رحیم است (و ان ربک لہو العزیز الرحیم).

نکته‌ها:

۱ - هماهنگی کامل در دعوت انبیا

در پایان سرگذشت این هفت پیامبر بزرگ که یک حلقه کامل را از نظر درسهای تربیتی تشکیل می‌دهد، توجه به این نکته لازم است که سرگذشت این پیامبران در سوره‌های دیگری از قرآن نیز آمده است، ولی در هیچ موردی به این شکل مطرح نشده که آغاز دعوت همه آنها هماهنگ، و پایان همه آنها نیز هماهنگ بیان شده باشد. در پنج قسمت از این داستانها محتوای دعوت، تقوی است، و سپس روی امانت پیامبر و عدم مطالبه اجر و پاداش تکیه شده است. و بعد از آن از مهمترین انحرافات که در آن محیط رواج داشته بالحنی

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۳۴۲

دوستانه و منطقی انتقاد شده.

و بعد عکس العمل زشت و زننده اقوام منحرف مطرح گردیده، و سرانجام عذاب دردناک آنها که در هر مورد به صورتی بوده نازل گردیده است. و در پایان همه این داستانهای هفتگانه به آیت و عبرت بودن آن، و عدم ایمان اکثریت این اقوام گمراه، اشاره شده است. و باز در پایان همه اینها روی قدرت و رحمت خدا تکیه گردیده است. این هماهنگی قبل از هر چیز انعکاس توحید را در دعوت انبیا نشان می‌دهد، که دارای برنامه واحدی بودند که آغاز و پایانش یکی بود، همه معلمهای کلاسهای انسانسازی بودند، هر چند با گذشت زمان و پیشرفت جامعه انسانی محتوای این کلاسها می‌بایست تغییر یابد، اما اصول و اساس و نتیجه همه یکسان بود از این گذشته تسلی خاطری بود برای پیامبر و مؤمنان اندک

نخستین، و برای مؤمنان در هر عصر و زمان که از انبوه مخالفان و اکثریت قوم گمراه وحشتی به خود راه ندهند، و به نتیجه کار خود صد در صد امیدوار باشند.

و نیز هشدار و اندازی است برای جباران و ستمگران و گمراهان در هر عصر و زمان که مجازات الهی را از خود دور نبینند، عذابهای همچون زمین لرزه، صاعقه طوفان مرگبار، آتشفشان، شکافتن زمین، باران سیل آسا که انسانهای امروز در برابر آن به همان اندازه ناتوانند که انسانهای گذشته!، چرا که انسان امروز با تمام قدرت و پیشرفت صنعتیش هنوز در برابر طوفان و سیل و صاعقه و زمین لرزه سخت ضعیف و آسیب پذیر و بیچاره است. اینها همه به خاطر آن است که هدف از داستانهای قرآن رشد و تکامل انسانها است هدف نور و روشنائی در جانها است و کنترل هوسهای سرکش بالاخره هدف مبارزه با ظلم و ستم و انحراف است.

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۳۴۳

۲- آغاز دعوت همه تقوی بود

قابل توجه اینکه قسمت مهمی از همین داستانهای انبیاء در سوره هود و اعراف آمده اما در آغاز آنها معمولاً دعوت به توحید و یگانگی خدا است، و با جمله یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره ای قوم من خدا را پرستید که جز او معبودی برای شما نیست آغاز شده.

ولی در این سوره (شعراء) همانگونه که ملاحظه کردید نخستین دعوت تقوا بود (الا تستقون) اما در حقیقت هر دو به یک نتیجه باز می گردد، زیرا تا حداقل تقوا یعنی حق طلبی و حق جوئی در انسان نباشد نه دعوت به توحید در او مؤثر است، و نه چیز دیگر، لذا در آغاز سوره بقره خواندیم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین: این کتاب آسمانی شک و تردیدی در آن نیست، و مایه هدایت پرهیزگاران است.

البته تقوا مراتبی دارد و هر مرتبه پایه ای است برای مرتبه دیگر. باز این تفاوت در میان سوره مورد بحث (سوره شعراء) و سوره اعراف و سوره هود دیده می شود: در آنجا بیشتر روی مساله مبارزه با بت پرستی تکیه شده بود و مسائل دیگر تحت الشعاع بود، اما در اینجا روی انحرافهای اخلاقی و اجتماعی مانند تفاخر و برتری جوئی، اسراف و هوسبازی انحرافات جنسی، استثمار و کم فروشی و تقلب تکیه شده، و این نشان می دهد که تکرار این

سرگذشتها در قرآن حساب دقیقی دارد و در هر مورد هدفی را دنبال می کند.
۳ - قابل توجه اینکه اقوامی که در فرازهای مختلف این سوره از آنها یادشده است علاوه بر انحراف از اصل توحید به سوی شرک و بت پرستی که قدر مشترک میان همه آنها بود دارای انحرافات اخلاقی و اجتماعی خاصی بودند که آنها را از هم جدا می کرد:

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۳۴۴

بعضی اهل تفاخر و تکبر بودند (قوم هود).
بعضی اهل اسراف و عیش و نوش (قوم صالح).
بعضی دارای انحرافات جنسی (قوم لوط).
بعضی مالپرستی بی حساب که آنها را به انواع تقلب در معاملات دعوت می کرد داشتند (قوم شعیب).
و بعضی دارای غرور ثروت بودند (قوم نوح).
ولی مجازات همه آنها کم و بیش شباهت به یکدیگر داشت جمعی بوسیله صاعقه و زلزله نابود شدند (قوم شعیب و لوط و صالح و هود).
و بعضی بوسیله طوفان و سیلاب (قوم نوح).
در حقیقت زمینی که مهد آسایش آنها بود مأمور نابودیشان شد و آب و هوا که حیات آنها را تامین می کرد، فرمان مرگشان را پذیرا گشت، و چه عجیب است وضع انسان که زندگیش در دل مرگ و مرگش در دل زندگی، قرار گرفته، و باز هم غافل است و مغرور.

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۳۴۵

آیه ۱۹۲ - ۱۹۷

آیه و ترجمه

و انه لتنزيل رب العلمين (۱۹۲)

نزل به الروح الامين (۱۹۳)

على قلبك لتكون من المنذرين (۱۹۴)

بلسان عربی مبين (۱۹۵)

و انه لفی زبر الاولين (۱۹۶)

او لم یکن لهم ءایة ان یعلمه علموا بنی اسرائیل (۱۹۷)

ترجمه :

- ۱۹۲ - و این (قرآن) از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است.
- ۱۹۳ - روح الامین آنرا نازل کرده است ...
- ۱۹۴ - بر قلب (پاک) تو، تا (مردم را) انداز کنی.
- ۱۹۵ - آنرا به زبان عربی آشکار نازل کرد
- ۱۹۶ - و توصیف آن در کتب پیشینیان نیز آمده است.
- ۱۹۷ - آیا همین نشانه برای آنها کافی نیست، که علمای بنی اسرائیل به خوبی از آن آگاهند.

تفسیر :

عظمت قرآن در کتب پیشین

بعد از بیان هفت داستان از ماجرای انبیای پیشین و درسهای عبرت انگیزی که در تاریخ آنها نهفته بود بار دیگر قرآن به همان بحثی باز می گردد که سوره با آن

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۳۴۶

آغاز شده بود، بحث عظمت قرآن و حقانیت این کلام مبین الهی می گوید: این از سوی پروردگار عالمیان نازل شده است (و انه لتنزيل رب العالمين). اصولاً بیان قسمتهای گوناگون سرگذشت پیامبران پیشین با اینهمه دقت و ظرافت، و خالی بودن از هر گونه خرافه و افسانه های دروغین، آنهم در محیطی که محیط افسانه ها و اساطیر بود، و آنهم از سوی کسی که مطلقاً داری نخوانده بود، این خود دلیلی است که این کتاب از سوی رب العالمین نازل شده است، و این خود نشانه اعجاز قرآن است. لذا اضافه می کند: آن را روح الامین از سوی خداوند آورده است (نزل به الروح الامین).

اگر آن فرشته وحی، و آن روح امین پروردگار، آن را از سوی خداوند نیآورده بود، این چنین درخشان و پاک و خالی از آلودگی به خرافات و باطایل نبود. قابل توجه اینکه فرشته وحی در اینجا با دو عنوان توصیف شده، عنوان روح و عنوان امین روحی که سرچشمه حیات است، و امانتی که شرط اصلی هدایت و رهبری.

آری این روح الامین قرآن را بر قلب تو از سوی پروردگار نازل کرد، تا مردم را انداز کنی (علی قلبک لتکون من المندرين).

هدف این بوده که تو مردم را انذار کنی و از سرنوشت خطرناکی که بر اثر انحراف از توحید دامانشان را می‌گیرد آگاه سازی، هدف بیان تاریخ‌گذشتگان به عنوان سرگرمی و داستانسرایی نبوده هدف ایجاد احساس مسئولیت و بیداری است، هدف تربیت و انسانسازی است. و برای اینکه جای هیچگونه عذر و بهانه‌ای برای کسی باقی نماند آن را به زبان عربی آشکار نازل کرد (بلسان عربی مبین). این قرآن به زبان عربی فصیح و خالی از هرگونه ابهام نازل شد، تا برای انذار و بیدار ساختن، مخصوصا در آن محیط که مردمی بسیار بهانه‌جو و لجوج داشت به قدر کافی گویا باشد. همان زبان عربی که از کاملترین زبانها، و از پربرترین و غنی‌ترین ادبیات، مایه می‌گیرد. توجه به این نکته لازم است که یکی از معانی عربی همان فصاحت و بلاغت است - قطع نظر از کیفیت لسان - چنانکه راغب در مفردات می‌گوید: و العربی، الفصیح البین من الکلام: عربی سخن فصیح و آشکار را می‌گویند (این منظور در لسان‌العرب نیز این معنی را آورده است). در این صورت هدف تکیه روی زبان عرب نیست، بلکه روی صراحت قرآن و روشنائی مفاهیم آن است، آیات آینده نیز این معنی را تایید می‌کند، و در آیه ۴۴ سوره فصلت نیز آمده است: و لو جعلناه قرآنا عجمیا لقالوا لو لا فصلت آیاته: اگر این قرآن را گنگ و مبهم نازل می‌کردیم می‌گفتند چرا آیاتش روشن و مشروح بیان نشده است در اینجا عجمی به معنی کلام غیر فصیح است.

سپس به یکی دیگر از دلائل حقانیت قرآن اشاره کرده می‌گوید: وصف این کتاب در کتب پیشینیان نیز آمده است و از ظهور آن در آینده بشارت داده‌اند (و انه لفی زبر الاولین) مخصوصا در تورات موسی، به اوصاف این پیامبر و هم اوصاف این کتاب آسمانی اشاره شده بود، به گونه‌ای که علمای بنی اسرائیل از آن بخوبی آگاهی داشتند، حتی گفته می‌شود ایمان دو قبیله اوس و خزرج به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بر اثر پیشبینیهائی بود که علمای یهود از ظهور

این پیامبر و نزول این کتاب آسمانی می کردند.
لذا قرآن در اینجا اضافه می کند: آیا همین نشانه برای آنها کافی نیست
که علمای بنی اسرائیل بخوبی از آن آگاهند؟! (او لم یکن لهم آیه ان
یعلمه علماء بنی اسرائیل).

روشن است در محیطی که آنهمه دانشمندان بنی اسرائیل وجود داشتند و با
مشرکان کاملاً محصور بودند ممکن نبود چنین سخنی را قرآن به گزاف
درباره خودش بگوید، چرا که فوراً از هر سو بانگ انکار برمی خاست، این خود
نشان می دهد که در محیط نزول آیات بقدری این مساله روشن بوده که جای
انکار نداشته است.

در آیه ۸۹ سوره بقره نیز می خوانیم: و کانوا من قبل یستفتحون علی

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۳۴۹

الذین کفروا فلما جائهم ما عرفوا کفروا به: آنها (یهود) پیش از این در برابر
تجاوز مشرکان امید فتح و پیروزی (با ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله
و سلم) را داشتند اما هنگامی که کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند،
نزد آنها آمد به آن کافر شدند.
اینها همه گواه روشنی بر صدق گفته قرآن و حقانیت دعوت آن است.

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۳۵۰

آیه ۱۹۸ - ۲۰۳

آیه و ترجمه

و لو نزلنه علی بعض الاعجمین (۱۹۸)
فقراه علیهم ما کانوا به مؤمنین (۱۹۹)
کذلک سلکنه فی قلوب المجرمین (۲۰۰)
لا یؤمنون به حتی یروا العذاب الالیم (۲۰۱)
فیاتیهم بغتة و هم لا یشعرون (۲۰۲)
فیقولوا هل نحن منظرون (۲۰۳)

ترجمه :

۱۹۸ - هر گاه ما آن را بر بعضی از عجم (غیر عرب) نازل می کردیم.
۱۹۹ - و او آنرا برایشان می خواند به آن ایمان نمی آوردند.
۲۰۰ - (آری) این گونه قرآن را در دلهای مجرمان وارد می کنیم.

- ۲۰۱ - آنها به آن ایمان نمی‌آورند تا عذاب دردناک را با چشم خود به‌بینند.
- ۲۰۲ - ناگهان (عذاب الهی) به سراغ آنها می‌آید، در حالی که توجه‌ ندارند.
- ۲۰۳ - و در این هنگام می‌گویند: آیا به ما مهلتی داده خواهد شد؟

تفسیر:

اگر قرآن بر عجم نازل شده بود! ...!

در این آیات نخست به یکی دیگر از بهانه‌های احتمالی کفار و پیشگیری از آن پرداخته و بحثی را که در آیات گذشته درباره نزول قرآن به زبان عربی مبین

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۳۵۱

آمده است تکمیل می‌کند.

می‌فرماید: اگر ما این قرآن را بر بعضی از مردم عجم (غیر عرب و غیر فصیح) نازل می‌کردیم ... (و لو نزلناه علی بعض الاعجمین). و او این آیات را بر آنها می‌خواند هرگز به وی ایمان نمی‌آوردند (فقراه‌علیهم ما کانوا به مؤمنین).

قبلاً گفتیم واژه عربی گاه به معنی کسی می‌آید که از نژاد عرب باشد، و گاه به معنی کلام فصیح است، و عجمی در مقابل آن نیز دو معنی دارد: نژاد غیر عرب، و کلام غیر فصیح، و در آیه فوق هر دو معنی محتمل است، ولی بیشتر به نظر می‌رسد که اشاره به نژاد غیر عرب بوده باشد.

یعنی نژاد پرستی و تعصبات قومی آنها بقدری شدید است که اگر قرآن بر فردی غیر عرب نازل می‌شد، امواج تعصبات مانع از پذیرش آن می‌گردید، تازه حالا که بر مردی شریف از خانواده اصیل عربی، و بابیانی رسا و گویا، نازل شده، و در کتب آسمانی پیشین نیز بشارت آن آمده، و علمای بنی اسرائیل نیز به آن گواهی داده‌اند، بسیاری از آنها ایمان نمی‌آورند، چه رسد اگر پیامبرشان اصلاً چنین شرائطی را نداشت.

سپس برای تأکید بیشتر می‌افزاید: این گونه ما قرآن را در دلهای مجرمان وارد می‌کنیم (کذلک سلکناه فی قلوب المجرمین)

با بیانی رسا، و با زبان مردی که از میان خودشان برخاسته و به اخلاق و آهنگ سخن او آشنا هستند، و با محتوایی که تأیید آن در کتب پیشین آمده است، خلاصه آن را با تمام شرائطی که پذیرش آن را سهل و آسان و مطبوع سازد به دلهای این قوم گنهکار می‌فرستیم، ولی این دلهای بیمار از پذیرش آن، امتناع می‌کنند،

همانند غذای سالم و حیاتبخشی که معده ناسالم، آن را باز پس می‌گرداند (توجه داشته باشید که سلکناهی از ماده سلوک به معنی عبور از راه است، از سوئی آمدن و از سوی دیگر خارج شدن. لذا می‌فرماید: با این حال این قوم لجوج به آن ایمان نمی‌آورند، تا عذاب دردناک را با چشم خود ببینند (لا يؤمنون به حتی یروا العذاب الالیم). بعضی از مفسران احتمال دیگری در تفسیر آیه گفته‌اند و آن اینکه: منظور از کذلک سلکناهی فی قلوب المجرمین این است که ما این عصبیت و لجاجت و نفوذ ناپذیری را در دل‌های مجرمان بر اثر جرم و گناهشان وارد ساختیم. طبق این معنی آیه فوق شبیه آیه ختم الله علی قلوبهم: خداوند بر دل‌های آنها مهر نهاده خواهد بود. ولی تفسیر اول با آیات قبل و بعد هماهنگ‌تر است، لذا جمع عظیمی از مفسران نیز آن را برگزیده‌اند. آری آنها ایمان نمی‌آورند تا عذاب الهی ناگهانی و بطور غافلگیرانه و در حالی که آنها توجه ندارند دامانشان را فرو گیرد (فیاتیهم بغته و هم لایشعرون). بدون شک منظور از این عذاب الهی که آنها را ناگهانی فرو می‌گیرد،

عذابهای دنیا و بلاهای نابود کننده و مجازات استیصال است. لذا به دنبال آن می‌فرماید: در این حال آنها به خود می‌آیند و از گذشته‌نگین خود پشیمان، و از آینده وحشتناک خویش سخت نگران می‌شوند و می‌گویند آیا به ما مهلت داده می‌شود تا ایمان بیاوریم و گذشته خراب خود را آباد سازیم؟! (فیقولوا هل نحن منظررون).

نکته‌ها:

۱- تعصبات شدید نژادی و قبیله‌ای

بدون شک انسان به هر سرزمین یا قبیله و نژادی تعلق داشته باشد نسبت به آن عشق می‌ورزد، و این پیوند علاقه او با سرزمین و قوم و نژادش نه تنها عیب نیست بلکه عامل سازنده‌ای برای همکاریهای اجتماعی او است، ولی این امر حسابی دارد، اگر از حد بگذرد به صورت مخرب و گاه فاجعه آفرین درخواهد آمد، و منظور از تعصب نژادی و قبیله‌ای که مورد نکوهش قرار می‌گیرد همین

افراط است.

تعصب و عصبیت در اصل از ماده عصب به معنی پیهائی است که مفاصل را به هم ارتباط می‌دهد، سپس هر گونه ارتباط و به هم پیوستگی را تعصب و عصبیت نامیده‌اند، اما معمولاً این لفظ در مفهوم افراطی و مذموم آن به کار می‌رود.

دفاع افراطی از قوم و قبیله و نژاد و وطن سرچشمه بسیاری از جنگها در طول تاریخ بوده است، و عاملی برای انتقال خرافات و زشتیها - تحت عنوان آداب و سنن قبیله و نژاد - به اقوام دیگر شده است.

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۳۵۴

این دفاع و طرفداری افراطی گاه به جایی می‌رسد که بدترین افراد قبیله در نظر او زیبا، و بهترین افراد قبیله دیگر در نظر او زشت و شوم است، و همچنین آداب و سنتهای زشت و زیبا، و به تعبیر دیگر تعصب نژادی پرده‌ای است از خود خواهی و جهل که بر روی افکار و درک و عقل انسان قرار می‌گیرد، و قضاوت صحیح را از کار می‌اندازد.

این حالت عصبیت در میان بعضی اقوام صورت حادتری دارد، از جمله گروهی از عرب که به تعصب، معروف و مشهورند و در آیات فوق خواندیم تعصب عربی جاهلی تا آن حد بود که اگر قرآن بر غیر عرب نازل می‌شد هرگز به آن ایمان نمی‌آوردند.

در روایات اسلامی نیز از موضوع تعصب به عنوان یک اخلاق مذموم، شدیداً نکوهش شده است تا آنجا که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانیم: من كان في قلبه حبة من خردل من عصبية بعثه الله يوم القيامة مع اعراب الجاهلية: کسی که در قلبش به اندازه دانه خردلی عصبیت باشد خداوند روز قیامت او را با اعراب جاهلیت محشور می‌کند. و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: من تعصب او تعصب له فقد خلع ربة الايمان من عنقه: کسی که تعصب به خرج دهد یا برای او تعصب داشته باشند پیوند ایمان را از گردن خویش برداشته است. از روایات اسلامی نیز استفاده می‌شود که: ابلیس نخستین کسی بود که تعصب به خرج داد.

علی (علیه السلام) - چنانکه در نهج البلاغه آمده - بحث گویا و رسا و کوبنده‌ای در خطبه قاصعه در زمینه تعصب بیان فرموده است که گوشه‌ای

ملاحظه می کنید.

اما ابلیس فتعصب علی آدم لاصله و طعن علیه فی خلقته، فقال انا ناری و انت طینی: ابلیس در برابر آدم به خاطر اصل و اساس خویش تعصب ورزید و آدم را مورد طعن قرار داد و گفت: من از آتشم تو از خاک!

و سپس اضافه می فرماید: فان کان لابد من العصبية فليكن تعصبكم لمكارم الخصال و محامد الافعال و محاسن الامور: اگر قرار هست تعصبی داشته باشید این تعصب شما به خاطر اخلاق پسندیده، افعال نیک و کارهای خوب باشد.

ضمناً از این حدیث بخوبی روشن می شود که ایستادگی سرسختانه برای طرفداری از یک واقعیت مطلوب، نه تنها تعصب مذموم نیست، بلکه می تواند خلاء روحی انسان را در پیوندهای نادرست جاهلی پر کند.

لذا در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیه السلام) می خوانیم که از آنحضرت درباره تعصب کردند فرمود: العصبية التي ياثم عليها صاحبها ان يري الرجل شرار قومه خيرا من خيار قوم آخرين، و ليس من العصبية ان يحب الرجل قومه، و لكن من العصبية ان يعين قومه على الظلم:

تعصبی که انسان به خاطر آن گناهکار می شود این است که اشرار قومش را بهتر از نیکان قوم دیگر بداند، اما اینکه انسان قوم و قبیله خویش را دوست دارد عصبیت نیست، عصبیت آن است که انسان قوم و قبیله خود را در ستمگری یاری دهد.

تعبیر دیگر که از عصبیت در آیات و روایات آمده حمیت یا حمیت جاهلیت است.

گر چه سخن در این زمینه بسیار است گفتار خود را با دو حدیث پایان می دهیم.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: ان الله عزوجل يعذب ستة بستان: العرب بالعصبية، و الدهاقنة بالكبر، و الامراء بالجور، و الفقهاء بالحسد، و التجار بالخيانة، و اهل الرستاق بالجهل: خداوند شش گروه را به خاطر شش صفت عذاب می کند، عرب را به خاطر تعصبش، کدخدایان (و صاحبان زمین و ثروت)

را به خاطر کبرشان، زمامداران را به خاطر ستمشان، فقهاء را به خاطر حسدشان، تجار را به خاطر خیانتشان، و روستائیان را به خاطر جهل. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همه روز از شش چیز به خدا پناه می برد: از شک و شرک و حمیت (تعصب) و غضب و ظلم و حسد کان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) يتعوذ فی کل یوم من ست من الشک و الشرک و الحمیة و الغضب و البغی و الحسد.

۲ - تقاضای بازگشت به دنیا

از لحظه مرگ، آه و حسرت افراد مجرم شروع می شود و آرزوی بازگشت در روح آدمی شعله ور می گردد، آه و فریادهای بی فایده ودعاهای نامستجاب در این زمینه سر می دهند. در آیات قرآن نمونه های زیادی از آن به چشم می خورد که ساده ترین آن را در آیات مورد بحث خواندیم: هل نحن منظرون: آیا به ما مهلتی داده خواهد شد؟! در سوره انعام آیه ۲۷ می خوانیم: یا لیتنا نرد و لا نکذب بایات ربنا: ای کاش ما باز می گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم.

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۳۵۷

و در سوره احزاب آیه ۶۶ آمده است: یا لیتنا اطعنا الله و اطعنا الرسولا: ای کاش ما خدا و پیامبرش را اطاعت کرده بودیم. در سوره مؤمنون آیه ۹۹ و ۱۰۰ آمده است حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت: وضع مجرمان همچنان ادامه دارد تا زمانی که مرگ به سراغ یکی از آنان بیاید، می گوید: پروردگارا مرا باز گردانید تا گذشته تاریکم را جبران کنم و عمل صالحی را انجام دهم! این وضع همچنان ادامه دارد حتی هنگامی که گنهکاران در کنار آتش دوزخ قرار می گیرند باز این سخن را تکرار می کنند، چنانکه در سوره انعام آیه ۲۷ می خوانیم و لو تری اذ وقفوا علی النار فقالوا یا لیتنا نرد و لا نکذب بایات ربنا و نکون من المؤمنین: اگر مجرمان را هنگامی که در کنار آتش قرار گرفته اند به بینی که می گویند ای کاش ما باز می گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم و از مؤمنان بودیم! ولی بدیهی است این بازگشت در سنت الهی امکان پذیر نیست، اگر میوه نارس که از درخت جدا شده به درخت باز گردد، و جنینی که ناقص متولد شده به رحم مادر پیوندد چنین بازگشتی امکان پذیر است.

بنابر این تنها راه معقول پیشگیری از این تاسفها با انجام اعمال صالح و توبه از گناه به هنگامی که فرصت در دست است می باشد، و گر نه بقیه بیهوده است.

۳- برتری عجم

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) که در تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیات مورد بحث آمده است می خوانیم: لو نزل القرآن علی العجم ما آمنت به العرب، و قد نزل علی العرب فامنت به العجم فهذه فضيلة العجم: اگر قرآن بر عجم نازل شده بود عرب به آن ایمان نمی آورد، ولی قرآن بر عرب نازل شد و عجم

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۳۵۸

به آن ایمان آورد و این فضیلتی است برای عجم. در این زمینه در جلد چهارم تفسیر نمونه صفحه ۴۱۸ (ذیل آیه ۵۴ سوره مائده) نیز اشاراتی آمده است.

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۳۵۹

آیه ۲۰۴ - ۲۱۲

آیه و ترجمه

افبعذابنا يستعجلون (۲۰۴)
افریت ان متعنهم سنین (۲۰۵)
ثم جاءهم ما كانوا يوعدون (۲۰۶)
ما اغنى عنهم ما كانوا يمتعون (۲۰۷)
و ما اهلکنا من قرية الا لها منذرون (۲۰۸)
ذکری و ما کنا ظلمین (۲۰۹)
و ما تنزلت به الشیطین (۲۱۰)
و ما ینبغی لهم و ما یستطیعون (۲۱۱)
انهم عن السمع لمعزولون (۲۱۲)

ترجمه :

- ۲۰۴ - آیا برای عذاب ما عجله می کنند؟
۲۰۵ - اگر ما سالیان دیگری آنها را از این زندگی بهره مند سازیم ...
۲۰۶ - سپس عذابی که به آنها وعده داده شده به سراغشان بیاید.
۲۰۷ - این تمتع و بهره گیری از دنیا برای آنها سودی نخواهد داشت.
۲۰۸ - ما هیچ شهر و دیاری را هلاک نکردیم مگر اینکه انداز کنندگانی برای

آنها بود.

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۳۶۰

- ۲۰۹ - تا متذکر شوند، و ما هرگز ستمگر نبودیم.
۲۱۰ - شیاطین و جنیان این آیات را نازل نکردند.
۲۱۱ - و برای آنها سزاوار نیست، و قدرت ندارند.
۲۱۲ - آنها از استراق سمع (و شنیدن اخبار آسمانها) برکنارند.

تفسیر :

تہمتی دیگر بر قرآن

از آنجا که آیات گذشته با این جمله ختم شد که مجرمان و گنہکاران، بعد از مشاہدہ عذاب الہی و ہنگامی کہ در آستانہ مرگ قرار می گیرند، تقاضای مہلت و بازگشت برای جبران می کنند، آیات مورد بحث از دوراہ بہ آنها پاسخ می گوید:

نخست اینکه: آیا آنها برای عذاب ما عجلہ می کنند (افبعذابنا یستعجلون). اشارہ بہ اینکه شما بارہا با سخریہ و استہزاء، از پیامبرتان می خواستید ہر چہ زودتر عذابی را کہ وعدہ می داد بیاورد، اما ہنگامی کہ در چنگال آن گرفتار می شوید تقاضای مہلت می کنید تا گذشتہ را جبران نمائید، یک روز ہمہ اینہا را شوخی می پنداشتید اما روز دیگر می بینید جدی تر از جدی است. بہ ہر حال سنت پروردگار این است کہ تا اتمام حجت نکند و مہلت کافی ندد، ہیچ قومی را گرفتار عذاب نخواہد کرد، اما بہ ہنگامی کہ گفتنیہا گفتہ شد و بہ مقدار لازم فرصت یافتند و بہ راہ نیامدند، آنگاہ مجازاتی دارد کہ راہ بازگشت در آن نیست. دیگر اینکه: اگر ما سالیان دیگری آنها را از این زندگی دنیا بہرہ مند سازیم ... (افرایت ان متعنہم سنین).

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۳۶۱

سپس عذابی را کہ بہ آنها وعدہ دادہ می شد دامنشان فرا گیرد ... (ثم جائہم ما کانوا یوعدون). این تمتع و بہرہ گیری از دنیا برای آنها سودی نخواہد داشت (ما اغنی عنہم ما کانوا یمتعون). بہ فرض کہ بہ آنها مہلت جدیدی دادہ شود - کہ بعد از اتمام حجت

داده نخواهد شد - و به فرض که سالیان دیگری در این جهان بمانند و غرق غرور و غفلت گردند، آیا کاری جز تمتع و بهره‌گیری بیشتر از مواهب مادی خواهند داشت؟ آیا آنها به جبران گذشته خواهند پرداخت؟ مسلماً نه، آیا اینها می‌تواند به هنگام نزول مجدد عذاب گروهی از کار آنها بگشاید و یا تغییری در سرنوشت آنها ایجاد کند؟ این احتمال نیز در تفسیر آیات فوق وجود دارد که آنها تقاضای مهلت برای بازگشت به سوی حق و جبران گذشته نمی‌کنند بلکه برای بهره‌گیری بیشتر و تمتع فزونتر از نعمتهای ناپایدار این جهان است، ولی این تمتع سودی برای آنها نخواهد داشت و دیر یا زود باید از این سرای ناپایدار به سرای جاویدان بشتابند و با نتایج اعمالشان روبرو شوند. در اینجا سؤال یا سؤالهایی پیش می‌آید که آیات بعد به پاسخ آن می‌پردازد و آن اینکه: اصولاً با توجه به علم خداوند به آینده هر قوم و گروه چه نیازی به مهلت است؟

بعلاوه با اینکه امتهای گذشته پی در پی به تکذیب انبیاء برخاستند، و به مقتضای ما کان اکثرهم مؤمنین که در پایان داستان بسیاری از آنها تکرار شده اکثریت آنها ایمان نیاوردند، باز چرا پیامبران پشت سر هم می‌آیند و انذار

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۳۶۲

و تبلیغ می‌کنند؟

قرآن در پاسخ می‌گوید: این سنت ما است ما هیچ شهر و دیاری را هلاک نکردیم مگر اینکه انذار کنندگانی برای آنها بود و پیامبرانی به اتمام حجت و موعظه و اندرز کافی برخاستند (و ما اهلکنا من قرية الا لهما منذرون).

تا متذکر شوند و بیدار گردند، و امکان برای بازگشت داشته باشند (ذکری). و اگر بدون اتمام حجت وسیله بیم دهندگان الهی و بیدار باش رسولان پروردگار، آنها را مجازات می‌کردیم، ظلم بود، در حالی که ما هرگزستمگر نبودیم و اصلاً ظلم و ستم شایسته ما نیست (ما کنا ظالمین). این ظلم است که گروهی غیر ظالمان را هلاک کنیم، و یا ظالمان را بدون اتمام حجت کافی.

آنچه در این آیات آمده است در حقیقت بیان همان قاعده عقلی معروف یعنی

قاعده قبح عقاب بلا بیان است، و شبیه آن در آیه ۱۵ سوره اسراء نیز آمده است و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا: ما هرگز جمعیتی را عذاب نمی‌کنیم تا رسولی در میان آنها برانگیزیم و حقایق را بازگو کنیم. آری مجازات بدون بیان کافی قبیح است و ظلم، و خداوند حکیم و عادل هرگز چنین نمی‌کند، و این همان است که در علم اصول از آن تعبیر به اصل برائت می‌کنند، یعنی هر حکمی که دلیل کافی بر ثبوت آن نباشد، بوسیله این

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۳۶۳

اصل، نفی می‌شود (برای توضیح بیشتر به جلد ۱۲ تفسیر نمونه صفحه ۵۷ ذیل آیه ۱۵ سوره اسراء مراجعه فرمائید). سپس به پاسخ یکی دیگر از بهانه‌ها، یا تهمتهای ناروای دشمنان قرآن می‌پردازد که می‌گفتند: محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) با فردی از جن! مربوط است، و او این آیات را تعلیمش می‌دهد! در حالی که قرآن تاکید می‌کند این آیات تنزیل رب العالمین است. در اینجا اضافه می‌کند: شیاطین و جنیان این آیات را نازل نکردند (و ماتنزلت به الشیاطین). سپس به بیان پاسخ این تهمت واهی دشمنان پرداخته می‌گوید: برای جنیان و شیاطین، هرگز سزاوار نیست که چنین کتابی را نازل کنند (و ماینبغی لهم). یعنی محتوای این کتاب بزرگ که در مسیر حق و دعوت به پاکی و عدالت و تقوی و نفی هر گونه شرک است بخوبی نشان می‌دهد که بافکار شیطانی و القاءات شیاطین هیچگونه شباهت ندارد، و شیاطین جز شر و فساد کاری ندارند، و این کتاب خیر و صلاح است بنابراین بررسی محتوای آن به تنهایی بیانگر اصالت آن است بعلاوه آنها توانائی بر چنین کاری ندارند (و ما یستطیعون). اگر آنها چنین قدرتی می‌داشتند باید سایر کسانی که در محیط نزول قرآن همانند کاهنان با شیاطین مربوط بودند (یا لاقل مشرکان ارتباطشان رامسلم می‌دانستند) بتوانند همانند آن را بیاورند، با اینکه همگی عاجز ماندند و با عجزشان ثابت کردند که این آیات مافوق توان آنهاست. بعلاوه کاهنان خود معترف بودند که بعد از تولد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، رابطه

شیاطینی که با آنها در ارتباط بودند از اخبار آسمانها قطع شد و آنها از شنیدن (اخبار آسمان) معزول و برکنارند (انهم عن السمع لمعزولون).

از سایر آیات قرآن بر می آید، شیاطین قبلا به آسمانها می رفتند و استراق سمع می کردند و مطالبی را که در میان فرشتگان منعکس بود احیانا به دوستان خود منتقل می ساختند، اما با تولد و ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) استراق سمع به کلی قطع شد و آن ارتباط خبری از میان رفت، این مطلب را خود مشرکان نیز می دانستند، و به فرض که مشرکان هم نمی دانستند، قرآن از آن خبر می داد.

به همین دلیل قرآن در آیات فوق به عنوان یک دلیل روی آن تکیه کرده است. و به این ترتیب از سه طریق به این اتهام پاسخ گفته شده است:

عدم تناسب محتوای قرآن با القائنات شیطانی - عدم قدرت شیاطین بر چنین کار - و ممنوع بودن شیاطین از استراق سمع!

بعد ←

↑ فترت

→ قبل